

بهائیان چگونه از ابزار طرد استفاده می کنند؟

مهشید ضیایی، دو سال قبل یعنی در دوم آذرماه ۱۳۹۵، جدایی‌اش را از فرقه بهائیت با اعلام عمومی در یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار کشور رسانه‌ای کرد و مصائب و رنج‌های این بانوی متأهل که مادر چند فرزند هم بود، از همان روزهای تیره آغاز شد. پرونده‌سازی، جدا کردن فرزندان از مادر و طرد قطعی از اقوام و خویشان، دردهایی است که این زن با فارس در میان گذاشته است.

گفت‌وگوی اجمالی ما با او را در آستانه سالگرد میلاد پیامبر رحمت، حضرت محمد (بخوانید تا در آینده‌ای نزدیک، به امید گفت و شنودی مشروح‌تر، سخنان او را مطالعه کنید.

خانم ضیایی! آیا شما هم مثل سایر پیروان بهائیت در خانواده‌ای زاده شدید که حق انتخاب ندارند؟

بله دقیقاً مثل سایرین، من در سال ۱۳۴۸ در یک خانواده بهایی نسبتاً متمول متولد شدم و آخرین فرزند خانواده نیز بودم. در نتیجه همیشه مورد توجه همه مخصوصاً پدرم قرار داشتم. به همین دلیل، معمولاً از نظر مالی و معنوی تأمین می‌کردند. از کودکی در تمام کلاس‌های بهایی از جمله درس اخلاق شرکت می‌کردم تا سن ۱۶ سالگی که در حضور یکی از دوستان پدرم (دوست خانوادگی) (تنها با تلاوت نماز وسطی به اصطلاح بهائیان «تسجیل» شدم. قبل از تسجیلی به علت اینکه تمام اقوام مادر و پدرم مسلمان بودند و اینکه چرا ما باید در اقلیت باشیم، سوالاتی برایم پیش می‌آمد. همچنین چرا ما باید بهایی باشیم که نتوانیم هیچ کجا از جمله در مدرسه، محل کار، ادارات و ... دین خود را همچون دیگران آزادانه بیان کنیم.

نوجوانی سن پرسش و دوره سئوالات بی‌شمار است. گویا شما هم در همین ایام، گرفتار ذهن کنجکاو و پرسشگر شده‌اید.

بله و این سئوالات، مدام بیشتر و بیشتر می‌شد. بعد از ۱۶ سالگی وارد کلاس‌های دیگری شدم و هرچه جلوتر می‌رفتم سوالاتم درباره بهائیت فراوان‌تر می‌شد؛ از جمله اینکه چطور می‌شود که همه مسلمانان دنیا منتظر ظهور امام زمان (عج) هستند تا عدل و داد در پهنه گیتی گسترده شود؛ در حالی که بهائیان می‌گویند امام زمان همان باب است که در شیراز اظهار امر کرد و در تبریز به شهادت رسید. سوال من این بود که اگر باب، امام زمان بود پس چرا بعد از ظهورش عدل و دادی برقرار نشد؟ و تناقضات بسیاری زیادی که در کتاب‌ها و عمل و رفتار همه بهائیان کاملاً مشهود است.

خانم ضیایی! بهائیت با پرسش‌های شما چطور کنار می‌آید؟ آیا پاسخی هم برای سئوالات

مکرر شما داشتند؟

پس از اینکه سران بهایان با این سوالات و رفتار مواجه شدند، تصمیم گرفتند با عضویت در مراتب بالا مرا سرگرم تشکیلات کنند؛ نظامت ضیافات (مهمانی‌ها)، هیأت‌های گلشن توحید (مهد کودک بهایان که از سن ۳ سالگی شروع می‌شود (جوانان، نوجوان و ... به علت محرومیت از تحصیل به من اجازه تحصیل در چند رشته دانشگاه بهایان را دادند و این وضع ادامه داشت تا اینکه کلاس‌های تبلیغی بهایی به نام کلاس‌های روحی دایر شد. در این کلاس‌ها افراد غیربهایی نیز می‌توانستند شرکت کنند و از همان جا بود که جواب هیچ‌کدام از سوالات این افراد را نمی‌توانستیم بدهیم؛ سوالات مختلفی از جمله احکام مانند ازدواج، ارث، طلاق و ... که خود من جوابی برای آنها نداشتم و نمی‌توانستم افراد را در مورد سوالاتشان مجاب کنم؛ زیرا آخر همه صحبت‌ها باید می‌گفتم به بیت‌العدل مراجعه می‌کنیم و بنا به مقتضیات زمان احکام تغییر می‌کنند. در نتیجه شکل و تردیدم در مورد جعلی بودن این فرقه به یقین تبدیل شد و مدتی از تشکیلات بهایی فاصله گرفتم.

پس از فاصله گرفتن شما از فرقه بهائیت، واکنش‌ها در قبال این رفتار جدید شما چگونه بود؟

در این مدت دائماً سران بهایی با من قرار ملاقات می‌گذاشتند و می‌گفتند که با توجه به سوابق امری و تشکیلاتی که شما دارید، حیف است از شما استفاده نشود، ولی من به بهانه‌های مختلف از آنها دوری می‌کردم. اگر کسی در فرقه بهائیت از آن خارج شود، او را طرد روحانی می‌کنند که بنا به گفته «عبدالباها» کسی که ناقض عهد و میثاق می‌شود، مساوی است با کسی که جذام دارد و همه بهایان باید از او دوری کنند.

قصه طرد شما از خانواده هم از همین جا شکل گرفت و اتفاق افتاد؟

حتی مادر و پدر و خواهر و برادر و همسر و فرزندان باید او را برای همیشه کنار بگذارند و قطع رابطه کنند. من که خود واقف به این امر بودم، همیشه از این امر هراس داشتم. تا این‌که در سال ۱۳۹۴ زندگی بر من سخت و ناگوار شد که تصمیم گرفتم از همسر سابقم جدا بشوم. پس از آن با خواهرم صحبت کردم که می‌خواهم مسلمان شوم؛ ولی او بر آشفته شد و گفت: «نه! لطفاً این کار را نکن. برو و اسمت را خط بزن. من اما کوتاه نیامدم. در تصمیم قاطع و اراده‌ام پابرجا بود. برای همین با سران فرقه تماس گرفتم و گفتم می‌خواهم از این فرقه خارج شوم. آنها نیز برآشفتنند و گفتند حیف است، این کار را نکنید. اگر به حرف ما گوش کنید، می‌توانید به درجات به اصطلاح روحانی بالایی ارتقاء پیدا کنید.

گام اول تشرف شما به دین مبین اسلام چگونه اتفاق افتاد؟

من که تصمیمم را گرفته بودم و می‌دانستم که تهدیدها شدت خواهد گرفت، دیگر درنگ

نکردم و بلافاصله به مشهد مقدس رفتم. در آنجا وارد حرم امام رضا (شدم و در حضور یک روحانی جوان شهادتین گفتم و به دین مبین اسلام مشرف شدم. به این نیز اکتفا نکردم و در تاریخ ۲ آذر ۱۳۹۵ در روزنامه اطلاعات به طور عمومی اعلام کردم که من هیچ نسبتی با این مسلک بطلانی ندارم.

علنی شدن جدایی شما و گرویدن به اسلام، پیامدهای جدیدی هم برایتان داشت؟

خیلی گسترده. خبر که علنی شد، به گوش اقوام نزدیکم رسید. اولین کار آن‌ها، گرفتن دخترانم از من بود و پس از آن طرد شدنم از طرف آنها و از همه مهم‌تر ایجاد پرونده‌های متعدد قضایی در دادگاه‌های مختلف. آن‌ها با این کار دو هدف را دنبال می‌کردند: یکی از بین بردن آبرو و حیثیت من و دیگری عبرت شدن برای بازماندگان فرقه بهائیت؛ تا جایی که کسی جرأت خارج شدن از آن فرقه را نداشته باشد. اما من به طور ناخواسته وارد جنگ و نبرد با این فرقه شدم و تا امروز، مانند کوهی استوار در برابر این فرقه ایستاده‌ام و از هیچ اتفاقی نترسیده‌ام.

علاقه‌مندیم بیش از این‌ها درباره شما و جدایی‌تان از بهائیت، بشنویم و بخوانیم. همچنین جهان‌بینی شما پس از پیوستن به دین اسلام، برای ما و مخاطبان فارس، حتماً جذاب خواهد بود.

به زودی و با کمال میل در این باره صحبت خواهیم کرد. به خصوص این‌که مردم ما با آموزه‌های این فرقه آشنایی ندارند و ممکن است به دام آن بیفتند.